



در پس پرده



داکتر و. خاکستر

خاستگاه این نبشته بر میگردد به برگردان و نشر نسبتا دامنه دار از کار کرد های ظاهرا " افتخار آمیز " استالین در سایت " پیام نهضت " . دوباره نویسی این چند رویداد ، گفتمان " میان چپی " زادگاه ما را ،



باب فتح اگر نشود ، اما تابوی "ننوشتن از مقدسات " شاید که درز بردارد . ستایش از استالین ، هیچ افتخاری در بر ندارد . بهای جان چهار [تا چهارده] میلیون انسان را نادیده گرفتن ، مگر گرایش به چپ تلقی میگردد؟ به هیچ وجه . نوای استالین را نای شدن ، حامل شیفتگی شدن است و در تقصیر را بگشودن . سود جویی از عظمت گرایی استالین به قصد توجیه افزایشی چپ ، چرخیدن در یک دایره را میماند و انجامی ندارد. **دکتاتوری بر پرولتاریا با استالین آغاز گشت.**

بریده ی نامه ی لنین پس از سکنه مغزی :

" رفقا ! رفیق استالین پس از بدست گیری پست منشی عمومی ، بگونه ای غیر معمولی ، قدرت را در خود متمرکز کرده است و من اطمینان ندارم بتواند آنرا به نوع بایسته ، استفاده کند. و این حالت در دستان یک منشی عمومی غیر قابل تحمل است. به همین خاطر پیشنهاد میکنم که رفقا فکر کنند و یک فرد شایسته را به عنوان منشی عمومی برگزینند " و.ا. لنین

لنین پس از سکنه مغزی

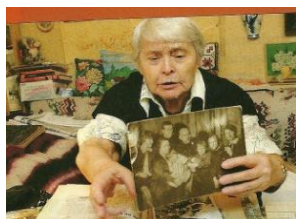
سال ۱۹۳۱ بود که ساختمان معروف به "خانه ساحلی" ، برای انقلابیون و نیز کارمندان ارشد کمیته مرکزی به اكمال رسید. درست در چند صد متری کاخ کرملین ، کارمندان بلند مرتبه و از جمله " نیکیتا خروشچف " منشی اول " شهر ماسکو و نیر " سویتلانا " دختر استالین جزو باشندگان آن ساختمان چند صد اپارتمانی ، شمرده می شدند. اما فقط هفت سال کافی بود هفتاد درصد باشندگان آنجا در طی سال های تصفیه استالینی نابود گردند و اموال آنان استرداد و خانواده هایشان به عنوان " ضد انقلاب " از آنجا رانده شوند. رهبران رده اول بسان کامنف و بوخارین و زینوف از همین خانه وحشت گرفتار و پس از محاکمات ظاهری ، نابود گردیدند.



روایت دردناک

رادا خروشچفوا دختر خروشچف و مارگریتا میخایلووا دختر سر

مهندس ساختمان در دست ساخت کمیته مرکزی، که همبازی و همسایه روبروی همدگر در آن خانه وحشت بودند ، رویداد دردناکی را از سر گذشتانده اند ، که در هفتاد سالگی هنوز آنان را می آزارد. در یک شام سرد مردان مسلح و سیاه پوش اداره امنیت موسوم به " ان.ک.و.د " میخایلووا پدر مارگریتا را بی هیچ گفتاری با خود میبرند. او به علت ارتباط کاری، بار بار با خروشچف دیدار کرده بود و بر علاوه آشنایی و همسایگی، همکاران خوب همدیگر محسوب میگردیدند . مارگریتا ، مادرش و دو خواهر کوچک او، پس از دستگیری او ، چه شام ها که چشم به در ندوختند و اما چه سود ، پدر برنگشت. مارگریتا هفت ساله، همبازی رادا خروشچف ، شام یکروز ، با نامه ای در دست ، منتظر " خروشچف " می ایستد تا آنکه ناوقت های



شب ، منشی اول شهر ماسکو با محافظان سر میرسد و مارگریتا امیدوارانه ، نامه را به او می سپارد . واکنش منشی اول بسیار ساده و سریع بود : **از اینجا دورشان کنید .** فقط همین نه کم و نه زیاد . شام بعدی مردان مسلح رخ می نمایند و همه چیز خانه را زیر و رو میکنند ، اشعار مادر کلان و نیز نخستین مشق های شاعرانه ای مارگریتا را با خود میبرند و ظروف خانه را در هم میشکنند و گاهیکه خطاب " ضد انقلاب " را سر میدهند ، اشک در چشمان مادر حلقه میبندد . او سنگینی این برچسب و پیامد های آنرا به خوبی در میابد.

انستیتوت کاوش های جنگ در بوخوم در پاسخ نامه ی از رادا نوشت : **"کاوش های ما نشان میدهد**

که ، سر مهندس واسیلی میخایلووا ، به دستور منشی اول شهر ماسکو خروشچف ، مشمول تصفیه و در اولین فرصت تیر باران گردید است ." رادا و مارگریتا پس از شصت سال با هم دیدار کردند و " رادا خروشچف " تازه پی برد به راز نابودی پدر و آواره شدن خانواده مارگریتا ، دوست نازنینش. خروشچف منشی کمیته شهری ماسکو در راه رسیدن به پله های ترقی همدم و همپاله استالین بود و در در برنامه تصفیه سازی پلان شده ، به استالین وعده سپرده بود سی هزار حزبی و غیر حزبی را که ، گمان میبردند ، در صدد تخریب دولت اند مشمول تصفیه کند . "کمیته پیگیری جنایات استالین [۱۹۹۷] یادداشت کرده است : **" کمیته شهری ماسکو توانست بود ، چهل و دو هزار را نفر را در سال های سی و یک تا سی و هفت به عنوان " ضد انقلاب " نشانی و نابود کند، دوازده هزار نفر بیش تر از برنامه استالین، زندانیان اردوگاه های کار اجباری از این آمار خارج اند "** در اوج سالهای تصفیه ، نیکیتا خروشچف سمت منشی اول اکرابین را از آن خود کرد و به عضویت دفتر سیاسی درآمد . مرد قدرتمند ماسکو ، به همبازی دخترش نیز رحم نکرد و تن به دربدری او داد.

بهره جویی از پیکر بیجان

برغم وصیت نامه لنین و نیز خواست کروپسکایا همسر او و نیز همزمان ، مینی بر به خاک سپاری لنین در پتروگراد و در کنار مادرش ، این استالین بود که با نوعی جبر ، دیکته کرد ، پیکر بی جان او را

، مومیایی کنند و در میدان سرخ برای دید همگان بگذارند و بدینگونه جو کاذبی را ایجاد کرد که رهروان "ایلیچ" را، ظاهراً با خود همسو و بعد ها آنانرا نابود سازد.

لین و داستان عشق آرماندا



دستگاه تبلیغاتی اتحاد شوروی ، هفتاد سال تمام نگذاشت همه بدانند لین ، در پهلوی همسرش " کروپسکایا " ، دل به یک زیباروی اتریشی تبار مارکسیست باوری داده بود به نام " آرماندا " . همانکه در اتریش در صد متری رهایشگاه در تبعید لین میزیست و در آستانه پیروزی انقلاب ، به پتروگراد رفت تا با جان رید معروف به عنوان تنها دو خارجی، شاهد سخنرانی های سلطنت بر انداز تروتسکی و لین باشند . بعد از پیروزی انقلاب ، او توانست در چند صد متری کرملین صاحب رهایشگاه استثنایی و تیلیفون ویژه ای شود که تنها برای رده های بالای حزب ، قابل دسترسی بود. کروپسکایا ی آشفته ظاهر ، به همه چیز پی برده بود ، اما چه میتوانست بکند ؟ سه سال بعد ، آرماندا گرفتار محرقه شد و لین او را به رهایشگاه تفریحی در کریمه فرستاد . لین باری تلگرامی جانکاهی از آرماندا در یافت کرد : " ایلیچ عزیز . امیدی نیست ، بیمار گرفتار محرقه ، هرگز بهبود نمی یابد " . آرماندا در همانجا جان سپرد . الکساندرا کولون تای مینویسد : " ایلیچ هرگز نتوانست مرگ آرماندا ی زیبا را باور کند. "

آویزه ها : من از منابع زیر ، فراوان بهره گرفته ام :

1: Matthias Schepp /Urlaub von der Revolution / Spiegel Special 2007

2: Simone Schindwein /Das Haus des Schreckens

3: NKWD(Volkskomisariat für innere Angelegenheiten) : ک.گ.ب . کمیته مردمی امنیت داخلی بعد ها

۴: جان رید نویسنده کتاب " ده روزی که دنیا را لرزاند"

۵: دختر استالین سویتلانا ، چهار با عروسی کرد ، در سالهای سیادت خروشچف، موفق شد از راه هند به آمریکا برود و تابعیت آنجا را بپذیرد. او هم اکنون در آمریکا زنده گی بسر میبرد و کتاب خاطرات او جز پر فروشترین ها ، حساب میگردد.

۶: وصیت نامه لین مه به کمک کروپسکایا و در مدت دو هفته و با چند بار حک و اصلاح نوشته شده و بعد از مرگ او ، مخفیانه با همراهان او در میان گذاشته شد. استالین تمامی کسانی که را که لین ستایش کرده بود ، بعد هانا بود کرد.

۷: شیوه های بازداشت دوران استالین ، در کشور های همسو با سیاست های شوروی و از جمله افغانستان ، کاملاً به همان شیوه و شدت بسا کمتر ، اما ادامه یابید.

۸: باری و همین " ح. امین " خود ما گفته بود ، دوست دارد استالین افغانستان باشد. او به عهدش وفا کرد.

نشانی برقی: azimiwassi@yahoo.de

